

اما اصرار و پیگیری های مداوم زهره بالاخره نتیجه داد. کم کم پایش به کارگاه باز شد و اول با کنجکاو و بعد با علاقه، برش زدن را یاد گرفت. حالا او شغل تاکسی رانی را کنار گذاشته و تمام وقت در کارگاه یک شریک واقعی در زندگی و کارکنار همسرش ایستاده است.

کم کم در عرض فقط چهار ماه، تعداد همکاران به هفت نیروی کار رسید. مشتری ها بیشتر شدند و زهره چرخ های جدید اضافه کرد. دو خانم دیگر از همسایه ها را نیز ترغیب کرد که به جمع آن ها بپیوندند. آن روزهایی که زهره با التماس از مغازه دارها می خواست کار را به او بسپارند، تمام شده بود. حالا نوبت مغازه دارها بود که به او زنگ بزنند و با لحنی محترمانه بپرسند: «خانم محمدی، ظرفیت دارید که برای ما هم کار کنید؟»

حالا زهره خانم یک ماه است کارگاه بزرگ تری را در همین محله اجاره کرده است و هفده نفر در این کارگاه مشغول کارند؛ از دختران نوجوان گرفته تا خانم های سرپرست خانوار. همه باهم صفر تا صد کار را جلو می برند و هر مدل لباسی تولید می کنند.

زهره به گذشته اش نگاه می کند؛ به روزهایی که بایک چرخ دستی قدیمی خانه، این مسیر را شروع کرد، به شب های بی خوابی کنار وانت های فروش نرفته، به لحظات پر اضطرابی که برای پاس کردن چک، مجبور شد طلاهایش را بفروشد. اما هیچ مانعی باعث توقف کار او نشد. می گوید: می خواهم کارگاهم را بزرگ تر کنم. دوست دارم دستگاه های بیشتری بگیرم. حتی شاید یک روز فروشگاه خودم را داشته باشم. آرزو دارم دختران و زنان بیشتری سرکار بیایند.

آرزوی مادرانه

بسته ها برچسب زد و مشتری ها وقتی می دیدند، می گفتند کارتان تمیز و حرفه ای است.

سفارش ها زیاد شد و او کم کم نیروی بیشتری برای کار گرفت: «همیشه دلم می خواست زنان محله مان کار کنند. می دیدم خیلی ها بیکارند و همسرانشان درآمد کمی دارند. به خودم گفتم چرا آن ها را پای کار نیاورم؟»

اولین کارگاه

اولین کارگاه زهره یک اتاق سی متری بود در طبقه اول بازار حافظ. اما چیزهایی باعث شد که چرخ آن کارگاه آن طور که زهره خانم می خواست، نچرخد.

مسیر طولانی و رفت و آمد سخت همسایه ها و تعطیلی های بی درپی بازار، باعث شد که قید کار در آن اتاق کوچک را بزنند. تصمیم گرفت به قلب محله، به همان جایی که همه چیز از آن شروع شده بود، بازگردد. رفت سراغ یکی از همسایه ها و یک اتاق سه متر در هفت متر را اجاره کرد. همین نقطه، آغاز یک تحول بزرگ برای او و مجموعه اش بود.

با دریافت وام، یک میز برش بزرگ و قیچی مخصوص خرید. کارگاه پر از طاقه های پارچه شد. اما یک مشکل اساسی وجود داشت و آن هم نبود برش کار بود. مجبور بود مدام به فردی زنگ بزند که بیايد پارچه ها را برش بزند و برود. این طوری نمی شد کارگاه را به طور جدی اداره کرد.

یک روز که زهره داشت با همسرش در این باره صحبت می کرد، جرقه ای در ذهنش روشن شد. به همسرش پیشنهاد کرد که برش کار کارگاه شود. حسین رزاقی ابتدا این ایده را جدی نگرفت،

نیروی جدید کارگاه

فروشنده همان چند روز وقفه را بهانه کرد و سفارش را نپذیرفت: «دنیا روی سرم خراب شد. بغض کردم، از مغازه بیرون آمدم و زدم زیر گریه. نمی دانستم باین همه ماتوچه کنم.»

به گفته زهره، زائران رفته بودند و بازار هم در آن فصل سنگین بود. برج هشت بود و مشتری ها کم. فروشنده دیگری هم کارها را قبول نکرد. خانه شان پر شد از دسته دسته مانتو هایی که روی دستشان مانده بود.

زهره مانتو ها را در برنامه دیوار آگهی کرد. روزی ده تا یا پنج تافروش می رفت. کند، طاقت فرسا و همراه با اضطراب: «خیلی اذیت شدم. آخر سر هم مجبور شدم طلاهایم را بفروشم تا چک پاس شود.»

استقبال فروشنده ها

اما این تجربه تلخ باعث نشد که زهره جا بزند. دلش نمی خواست همه چیز همان جاتمام شود. می گوید: یک روز به شوهرم گفتم می خواهم شلوارهای راحتی زنانه بدوزم. او گفت امتحان کن؛ شاید گرفت.

پارچه پنبه ای خرید و دوخت را شروع کرد. همان شب یک نمونه را آماده کرد و به چند مغازه در هفده شهرپور نشان داد. برخلاف انتظار، فروشنده ها استقبال کردند. همه می گفتند جنس شلوارها خنک و خوش دوخت است: «اولین سری شلوارها را که دوختم و فروش رفت، انگیزه گرفتم و چند طاقه پارچه دیگر هم خریدم.»

کم کم پای شاگردان جدید به خانه باز شد. کار بیشتر شد و زهره فهمید باید جدی تر به این مسیر نگاه کند. او حالا محصولی داشت که بازار می خواست.

سال ۱۴۰۱ برایش سال تازه ای بود. شلوارهای راحتی اش با اسم «محمدی» شناخته می شد. مشتری ها به تدریج بیشتر شدند. زهره با افتخار می گوید: «برند محمدی را ثبت نکرده ام، اما همه می شناسند. روی

تولید یک برند کوچک

زهره محمدی، همسایه و خیاط کارگاه

حدود یک سال می شود که در کارگاه خیاطی زهره خانم مشغول به کارم. از آبان سال ۱۴۰۳، از طریق آگهی کانال مسجد امام حسن مجتبی (ع) در محله باین کارگاه آشنا شدم و فعالیت را آغاز کردم. پیش از این، تجربه خیاطی در خانه را داشتم. اما اینجا اولین تجربه حرفه ای من رقم خورد. ابتدا کار با تور انجام می دادم. اما به تدریج به زدن جادکمه مشغول شدم. اوایل تنظیم فاصله جادکمه ها برآیم دشوار بود و استرس داشتم. ولی با تمرین و راهنمایی های زهره خانم، مهارت لازم را کسب کردم. حالا با اعتماد به نفس بیشتری کارها را انجام می دهم و حتی در موارد حساس، مثل تنظیم چرخ خیاطی سنگین به خوبی از عهده وظایفم برمی آیم.

زهره خانم همیشه تشویق می کند و توانایی ام را در حد خیاطی با سال ها تجربه می داند. این تشویق ها انگیزه ام را بیشتر می کند.

از خیاطی خانگی تا کار حرفه ای

الهام محمدی، خواهر زهره خانم

من از همان ابتدا خیاطی را از زهره آموختم. زهره همیشه برای من الگویی مهم بوده است؛ نه تنها به خاطر مهارتش در خیاطی، بلکه به خاطر جسارت و پشتکاری که دارد. چند سالی است که در کارگاه زهره مشغول به کارم و حالا به عنوان چرخ کار ثابت فعالیت می کنم، اما کارهای دیگری مانند جادکمه و اتوکاری را هم بلدم.

کار در کارگاه زهره احساس و حال خوبی دارد. محیط بسیار صمیمانه و پرانرژی است و همه باهم مانند یک خانواده هستیم؛ می خندیم، گفت و گو می کنیم و حتی در روزهای پرکار، همچنان حالمان خوب است. زهره همیشه تلاش کرده است فضایی ایجاد کند که همه در آن راحت باشند و با عشق به کار ادامه دهند.

الگوی زندگی

